

چرا تلویزیون "جدال" سعی دارد "کارفروش" را به جای کارگر بنشانند؟

در ماه‌های گذشته رسانه‌ی اینترنتی "جدال" حضوری پررنگ‌تر از گذشته در عرصه‌ی سیاست ایران پیدا کرده است. در نوشتار حاضر مراد ما این است که به نحوه‌ی پرداخت این رسانه، که به گمان ما نماینده‌ی خط سیاسی خاصی (طرفداران محور مقاومت) است، به مسئله‌ی کار و کارگر بپردازیم. اهمیت این مسئله در اثرش بر سیر شکل‌گیری آگاهی طبقاتی در میان توده‌ی طبقه‌ی کارگر است و در این زمینه است که معنای خود را پیدا می‌کند. "جدال" پیش‌تر مباحث برنامه‌های خود را حول مسائل بین‌المللی و سیاست‌های کلان داخلی تعریف می‌کرد اما در نیمه‌ی دوم سال گذشته با دعوت مهمان‌های چون علیرضا میرغفاری، مسائل کارگری را نیز به دایره‌ی مباحث خود اضافه کرده است. حضور اشخاصی چون اسماعیل محمدولی برای کسانی که با رویکرد ایشان آشنا هستند مسئله را از روز روشن‌تر می‌کند اما در گرج و میش سیاست، توضیح مسائل از جمله وظایفی است که نباید از آن چشم پوشید.

علی‌علیزاده مبنای برخی تحلیل‌های خود از موضوعات مختلف را «امنیت ملی» تعریف می‌کند. بر مبنای همین تعریف هم است که از حضور ایران در منطقه دفاع می‌کند، چرا که آن را به نفع امنیت ملی کشور می‌داند.^۱ برای آن که با تناقض چنین رویکردی مواجه شویم نیاز نیست خیلی راه دوری برویم. علی‌زاده در برنامه‌ای با نام «آیا گردش به شرق تأثیری بر سفره ایرانیان هم دارد؟»، در اپیزود ۲۸۳، اعلام می‌کند «که چین علی‌رغم کارهایی که در آفریقا انجام داده اما برای نظم داخلی خودش فقر را از بین برده است که این پروژه‌ای عدالت‌خواهانه بود». پس به گمان علی‌زاده قرار نیست منطقی در نظم موجود تغییر یابد؛ تنها نکته آن است که هر کشور بر مبنای منافع ملی خود تصمیم بگیرد و در جایی حضور یابد و کاری را انجام دهد که منافع بیش‌تری برایش داشته باشد. اما چه چیز قوام‌بخش ملت مورد اشاره‌ی علی‌زاده است؟ آیا یک سرمایه‌دار و یک کارگر که منافع طبقاتی متفاوتی دارند می‌توانند در تصمیم‌گیری‌های جهانی و منطقه‌ای در قالب یک کل واحد عمل کنند؟ پاسخ علی‌زاده به این پرسش یک بله‌ی بزرگ است. اما این بله باعث می‌شود تا او برای رفع این تناقض دست به دامان تناقضی دیگر شود.

^۱ پیش‌تر و در میانه‌ی جنگ سوریه بحثی میان جریان‌های مختلف در گرفته بود که آیا حضور ایران در سوریه عملی درست است یا نه؟ طبیعی است که هر کسی بنا بر موضع سیاسی خود در این خصوص نیز صحبت کند. به همین دلیل بود که دموکراسی‌خواهان حضور ایران را نکوهش می‌کردند که با این کار مقابل خواست مردم ایستاده است. ناگفته نماند که با اتفاقاتی که در سال‌های اخیر افتاده است این انگاره‌ی خواست مردم بیش از هر زمانی نخنما شده و پوچ بودن خودش را نشان داده است. چپ‌های پروامپریالیست سرنگونی طلب نیز با رویکردی مشابه، همین موضع را اتخاذ کردند. مبارزین طبقاتی راستین اما با هشدار وضعی که می‌تواند منجر به انهدام اجتماعی سوریه شود، اعلام کردند که جلوگیری از انهدام اجتماعی و دفع تهاجم امپریالیستی واجب‌ترین اتفاق ممکن است؛ پیش‌شرطی که می‌تواند مبارزه‌ی طبقاتی بعدش را ممکن سازد. تفاوت موضع سیاسی‌ای که منافع تاریخی طبقه‌ی کارگر را در نظر می‌گیرد با دیگر خطوط، این است.

علیزاده به خوبی می‌داند که سرمایه‌دار و کارگر منافع متضادی دارند و هر از چند گاهی نیز به این موضوع اشاره می‌کند. اما برای رفع این تضاد پای موضوع دیگری را به کشمکش وارد می‌کند: دولت. دولت برای علیزاده جایی است که باید رفاه اولیه را در اختیار «شهروندان» قرار دهد و از طرفی ابزار مشروع سرکوب و خشونت را نیز در اختیار دارد.^۲ علیزاده از این سخنی به میان نمی‌آورد که این دولت آیا نماینده‌ی کارگران هم هست یا نه، اما تلاش می‌کند با خرید مشروعیت برای سندیکاها و اتحادیه‌ها درون سیستم حاکمیت، راه را برای اعمال فشار کارگران باز بگذارد.^۳ اما این که چرا باید سرمایه‌داران و دولتی که در جامعه‌ی سرمایه‌داری نماینده و ابزار اعمال قدرت ایشان است، این طرح را بپذیرد سؤال بزرگی را باقی می‌گذارد. و این جاست که علیزاده دلیل خود را بیان می‌کند: «ما معتقدیم که اگر می‌خواهیم وارد سیاست واقعی بشویم باید ببینیم رابطه‌ی نابرابری با امنیت [ملی] چیست؟ نابرابری اگر بتواند با یک ایدئولوژی جهانی هم‌افزایی کند، خود دولت‌ها باید نابرابری را کم کنند.» این اظهارات را علیزاده در برنامه‌ی «توسعه و امپریالیسم، از ترومن تا آئنده»، اپیزود ۲۶۱، به زبان می‌آورد. جناب علیزاده! نیاز به تلاش بیهوده‌ی شما و دوستانتان نیست؛ سرمایه‌داران خودشان نخواهند گذاشت کارد به استخوان برسد. ایشان وقتی بفهمند که فشار به طبقه‌ی کارگر باعث خفگی‌اش می‌شود و خودشان نیز نمی‌توانند شیرهی وجودی کارگران را به حد نیاز بکنند، کمی پیشان را از گلوی کارگران خواهند برداشت. همان‌طور که گزارش‌های خیل خبرگزاری‌هایی چون دنیای اقتصاد و تجارت نیوز در روزهای منتهی به تعیین حداقل دستمزد حاکی از نگرانی سرمایه‌داران از کم شدن کسانی که مایلند تا کارگری کنند، داشت. در این مقطع گزارش پشت گزارش اشاره می‌کرد که باید دستمزد بالای خط فقر باشد تا کارگران هم تمایل به کار کردن نیز داشته باشند.^۴ تمام مسئله بر سر آن است که سرمایه‌داری هیچ‌گاه نمی‌تواند دست از استثمار طبقه‌ی کارگر بردارد و همواره باید این طبقه و سایر طبقات فرودست را قربانی نیازها و سیاست‌های خویش کند. سرمایه‌داری به طبیعت نیز رحم نمی‌کند و تا می‌تواند شیرهی طبیعت را می‌کشد؛ این روند تا حدی پیش خواهد رفت که دیگر کره‌ی زمین جایی برای زیستن نباشد، اگر شیوه‌ی تولید تغییر نکند. از طرف دیگر با تغییر پیش‌شرط‌های گزاره‌ی علیزاده می‌توان نتایج دیگری هم گرفت. اگر ایدئولوژی جهانی‌ای نباشد که با نابرابری داخلی هم‌افزایی کند تا امنیت ملی به خطر بیفتد باید چه کاری کرد؟ طبیعتاً نابرابری اهمیت کنونی‌اش برای علیزاده و جدالیون را نخواهد داشت. نابرابری اگر موجودیت

^۲ تأکید علیزاده به حضور سندیکاها برای اصلاح ساختار قدرت را می‌توانید در برنامه‌ی «توسعه و عدالت کجای مجلس یازدهم بودند؟»، اپیزود ۴۳۹، ببینید. از روز روشن‌تر است که سندیکا بدون سیاست مستقل پرولتری آلت دست بورژوازی می‌شود. مشابه کارکردی که شوراها‌ی اسلامی کار دارند. فهم علیزاده از دولت نیز در سه اپیزود برنامه‌ی «تبارشناسی نفولیرالیسم ایرانی»، اپیزودهای ۴۳۴ تا ۴۳۶، در دسترس است.

^۳ در این جا مقصود تبیین موضوع مطرح شده از سوی علیزاده است و واضح است که مبارزین طبقه‌ی کارگر نه تنها با تشکیل سندیکا و اتحادیه مشکلی ندارند، بلکه در این مسیر از عزم راسخی نیز برخوردارند.

^۴ پرواضح است که این خواسته نیز نه از سر خیرخواهی که برای تأمین نیازهای سرمایه برای استثمار نیروی کار است.

کشورها را تهدید نکند با این عبارات می‌توان به راحتی از کنارش گذشت. علیزاده اگر به مسائل کارگری می‌پردازد دقیقاً از سر نگرانی برای سرمایه‌داری ایرانی است تا راه را با رنج و مشقت کم‌تری طی کند. تا مجدد مانند آبان ۹۸ تهدیدی برای امنیتش به وجود نیاید. علیزاده نمی‌خواهد تا سیستم سرمایه‌داری را به چالش بکشد بلکه آن را چون حقیقتی موجود می‌پذیرد. او صرفاً خواهان سرمایه‌داری هوشمندتریست تا در زمانه‌ی افول هژمونی امپریالیسم آمریکا، جایگاه بالاتری را در آینده کسب کند؛ پس از گذر از این پیچ و با از بین رفتن آن ایدئولوژی جهانی که بتواند امنیت را به چالش بکشد، سرمایه‌داران می‌توانند با خیال راحت‌تری به استثمار طبقه‌ی کارگر بپردازند و در این مسیر موانع کم‌تری خواهند داشت.

چرا تعریف کارگر اهمیت دارد؟

مارکس در کتاب سرمایه برای توضیح ساختمان سرمایه‌داری با انتزاع از زندگی روزمره، ابتدا سلول این جامعه را مورد بررسی قرار می‌دهد: کالا. کالا محصول کار اجتماعی انسان‌ها در جامعه‌ی سرمایه‌دارانه است که آن را به واسطه‌ی مبادله با یکدیگر در میان می‌گذارند. می‌توان به گونه‌ای دیگر بیان کرد که اصلاً کالا به واسطه‌ی مبادله و برای مبادله است که در جامعه عرض اندام می‌کند. هر کالایی باید قابل مبادله باشد و صاحب کالا در ازای آن، ارزش مبادله‌اش را از خریدار کالا دریافت کند. در ازای پرداخت ارزش مبادله، خریدار کالا (همان صاحب ثانویه‌ی آن)، در حقیقت ارزش مصرفی‌ای را به دست می‌آورد که برای استحصال آن پا به دنیای مبادله گذاشته است. به‌عنوان مثال خریدار شلوار، پوشیدن آن را می‌خواهد و در ازای پرداخت مبلغی معین (نمایان‌گر پولی ارزش مبادله) می‌تواند پوشش خود را حاصل کند. قانون دیگری نیز در جهان سرمایه کار می‌کند؛ دو طرف مبادله نمی‌توانند به صورت عمومی در ازای آورده‌ی کمتر، محصول بیش‌تری از آن خود کنند که اگر به این صورت باشد مبادله دیگر بی‌معنا خواهد شد.^۵ اما اگر همواره مبادله‌ی برابرها در جریان باشد، آن وقت منشأ سود سرمایه‌داران کجاست؟ همان سودی که ایشان می‌پندارند حاصل سرمایه‌گذاری اولیه‌شان، «هوشمندی بی‌مانندشان» و زایش پول از پول است؛ همان سودی که به محض کاهشش دست و پایشان خواهد لرزید و به صرافت برگرداندن اوضاع به روال سابق خواهند افتاد؛ همان سودی که رانه‌ی ایشان برای انجام هر کاریست و به دست آوردنش را حق طبیعی خود می‌دانند و در راه به دست آوردن آن نیز از انواع و اقسام شیادی‌ها فروگذاری نخواهند کرد. ریشه‌ی این سود در وجود کالاییست که برای خریدارانش امکان بالقوه‌ی به دست آوردن چیزی بیش از ارزش مبادله‌اش

^۵ این که استثنائاً در مبادله‌ای یک سمت در ازای آورده‌ی کمتری، محصول یا پول بیش‌تری به دست آورد، قانون عمومی را از بین نخواهد برد. چرا که اگر این موضوع روال عمومی شود آن وقت دیگر سمتی که برداشت کمتری از مبادله داشته باشد رغبتی به شرکت در مبادله نخواهد داشت و در این صورت اصلاً مبادله‌ای شکل نخواهد گرفت.

را خواهد داشت: **نیروی کار**. کالا شدن نیروی کار همان کلیدی است که سرمایه‌داران می‌توانند با آن درب خانه‌ی سودهای کلان خود را باز کنند.

سود قرائت سرمایه‌داران از نرخ تصاحب ارزش اضافه بر جمع سرمایه‌ی ثابت و متغیر است.^۶ ارزش اضافه حاصل تفاوت میان ارزش مبادله‌ی نیروی کار (حاصل جمع کالاهایی که برای بازتولید نیروی کار لازم است) و ارزش مصرف نیروی کار (حاصل به کار بستن نیروی کار در تولید کالا) است. سرمایه‌داران با تصاحب ارزش اضافه است که می‌توانند در هر دور گردش سرمایه‌شان، ارزشی بیش از ارزش اولیه به دست آورند. این ارزش خود را در شکل کالای مبادله‌ی عام یا همان پول بیان می‌کند. کارگران^۷ تولیدکنندگان ارزش در جامعه‌ی سرمایه‌داری‌اند و سرمایه‌داران به‌واسطه‌ی در اختیار داشتن منابع و ابزارآلات تولید^۸ تصاحب‌کنندگان ارزش اضافه‌ی حاصل کار کارگران. کارگران تنها نیروی کارشان را برای فروش دارند و در ساختار جامعه‌ی سرمایه‌دارانه کلیدی‌ترین نقش را دارند. اگر کارگری وجود نداشته باشد، ارزشی تولید نشده و ارزش اضافه‌ای هم موجود نیست تا توسط سرمایه‌داران به تصاحب درآید. به‌واسطه‌ی این نقش کلیدی است که طبقه‌ی کارگر می‌تواند نظم جامعه را به چالش بکشد و نظمی دیگر را پایه بگذارد. طبقه‌ای که باید نظمی را پایه‌گذاری کند که در آن محو طبقات ممکن باشد. کارگر با این تعریف است که در ادبیات طبقاتی تبدیل به ماده‌ی اولیه‌ای می‌شود که با کسب آگاهی طبقاتی و بنیان نهادن سیاست مستقل خود می‌تواند انقلاب را رقم بزند؛ انقلابی که قرار است نظمی را پایه‌گذاری کند که در آن طبقات از بین بروند. علیزاده اما مانند پرودون، عوارض سرمایه‌داری مانند فقر کارگران را حاصل دزدی می‌داند. دزدی از کارگران دیگری چه صیغه‌ای است؟ آیا به گمان علیزاده باید مالکیت ابزار تولید را عمومی کرد؟ خیر! علیزاده فقط می‌خواهد که حقوق بیش‌تر به کارگران داده شود تا سیستم موجود عادلانه‌تر شود. عجب! با این فرمول قرار است سرمایه‌داران و کارگران به یکسان از مواهب تولید اجتماعی بهره‌مند شوند؟ معلوم است که نه؛ مگر می‌شود بدون دست‌اندازی به مالکیت که اساس شکل‌گیری طبقات است در ساختار جامعه تغییری ایجاد کرد؟ علیزاده در بهترین حالت صرفاً خواهان توزیع مناسب‌تر از "مواهب" است. ما بابت این کشف شگرف به جناب علیزاده تبریک می‌گوییم اما باید گفت که ایشان کمی دیر رسیده‌اند؛ چرا که این مورد مدت‌هاست که توسط سرمایه‌داران کشف شده است. سرمایه‌داران در بازه‌هایی که احساس خطر وجودی می‌کنند حاضرند تا بخشی از مواهب خویش را به کارگران بدهند تا ایشان را ساکت کنند و بقای سیستم سرمایه‌داران را تضمین کنند. این همان کاری است که سرمایه‌داران در دوران پس از جنگ جهانی دوم و در حضور بدیلی چون اتحاد جماهیر شوروی

^۶ کتاب‌های ارزشمند مبانی اقتصاد سیاسی نوشته پ. نیکی‌تین و عملکرد سیستم سرمایه‌داری نوشته‌ی پی.یر ژاله توضیحات خوبی را در خصوص مفاهیم اقتصاد سیاسی در اختیار خوانندگان قرار خواهد داد. از همین رو برای فهم بیش‌تر این مسائل ما خوانندگان را به این کتب ارجاع می‌دهیم.

در قالب سیاست‌های دولت رفاه به آن تن دادند. اما این سیاست مدت زیادی دوام نداشت و در پی بحران‌های دهه‌ی هفتاد میلادی، در قالب سیاست‌های نئولیبرال، تمامی امتیازات اعطا شده به کارگران از ایشان پس گرفته شد.

پایه‌ی تمام این موارد تعریفی است که علیزاده از کارگر ارائه می‌کند. علیزاده اگرچه کارگر را فروشنده‌ی نیروی کار تعریف می‌کند اما تلاش می‌کند مفهوم آن را به حقوق‌بگیر و کارفروش تعبیر کند. علیزاده با ضرب مفهوم «کارفروش» و «حقوق‌گیری» از استاد دانشگاه و محقق تا مهندس و کارگر کارخانه را زیر یک نام جمع می‌کند تا ایشان را هم‌سرنوشت جلوه دهد.^۷ پس از بهمن ۵۷ و زمانی که احمد توکلی وزیر کار بود، او خیلی شایق بود که کلمه‌ی «کارپذیر» را به جای کارگر جا بیندازد، همان‌طور که ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری خیلی تلاش کرده‌اند کلمه کارفرما را به جای سرمایه‌دار جا بیندازند. قضیه خیلی مشخص است. کلمات سرمایه‌دار یا کارگر دلالت طبقاتی و مبارزاتی و وجهی حقیقی را دربردارند که ایدئولوگ‌های بورژوازی تلاششان این است که با جانداختن کلماتی دیگر به جای این کلمات، همین دلالت را تیره کرده و مسأله را پاک کنند. تلاش علیزاده نیز برای نشان دادن کلمه‌ی «کارفروش» به جای کارگر، در همین راستاست و می‌خواهد قضیه را صرفاً به مسأله‌ای حقوقی و مبادله‌ای فروکاهد تا مقوله‌ی استثمار و بهره‌کشی را بپوشاند و کتمان کند. چرا که

زبان مکان مبارزه است ... هر کجا مبارزه واقع شود، زبان را باید در همان جا یافت.^۸

توکلی‌ها و علیزاده‌ها مبارزه‌ی سرمایه‌دارها علیه کارگران را در سطح واژه‌ها و معانی پیش می‌برند و این وظیفه‌ی مبارزین طبقه‌ی کارگر است که در این میدان نیز علیه آن‌ها صف‌بندی کرده و آنان را به عقب برانند.

برخلاف علیزاده، علم طبقاتی^۹ مناسبات اجتماعی و نسبت با آن را مبنای تبیین طبقات قرار می‌دهد و از همین روی است که استاد دانشگاه که عملاً نسبت نزدیکی در غالب موارد با سرمایه‌داران برقرار می‌کند و در راستای منافع ایشان گام برمی‌دارد را یک‌ضرب در صف کارگران قرار نمی‌دهد. برای قرار گرفتن یک استاد دانشگاه در صف طبقه‌ی کارگر باید آن استاد از منافع تاریخی جایگاه خود چشم‌پوشی و خود را تسلیم موضع سیاسی پرولتاریا کند. علیزاده اما استاد دانشگاه و مدیر و کارگر را از یک جنس می‌داند. این دسته‌بندی اولاً مفهوم سیاست پرولتری و ابزار آن یعنی سازمان را از معنا تهی می‌کند و ثانیاً طبقه‌ی کارگر را به قشری در کنار دیگر اقشار جامعه تقلیل می‌دهد. نتیجه‌ی بلاواسطه‌ی چنین رویکردی مستحیل شدن طبقه‌ی کارگر در سیاست‌های بورژوازی است. طبقه‌ی کارگر در مبارزه‌ی طبقاتی با طبقه‌ی سرمایه‌دار تنها به کسب آگاهی طبقاتی خود در حین مبارزه متکی

^۷ نگاه کنید به اپیزود ۲۵۰ تلویزیون «جدال» با عنوان «تحلیل سخنرانی آقای خامنه‌ای در مقابله با اقتصاد دلالی».

^۸ زبان، تاریخ و مبارزه‌ی طبقاتی، دیوید مک‌نالی.

است و سازمان این طبقه، تنها دستگاهی است که می‌تواند این امکان را در فرازین‌ترین سطح آن در اختیارش قرار دهد:

بورژوازی از هر لحاظ، اعم از فکری، سازمانی، و غیره از پرولتاریا برتر است، اما یگانه برتری پرولتاریا بر بورژوازی در این است که می‌تواند جامعه را به مثابه‌ی یک کل منسجم و بر اساس محور آن [یعنی مبارزه‌ی طبقاتی] بررسی کند، و سپس با نحوه‌ی عمل اساسی خود آن را دگرگون سازد؛ جنبه‌ی دیگر این برتری پرولتاریا در آن است که در آگاهی طبقاتی او، نظریه و کردار با هم انطباق دارند و در نتیجه او می‌تواند آگاهانه، با عمل خود به مثابه عامل تعیین‌کننده، در تکامل اجتماعی نقش ایفا کند.^۹

علیزاده دقیقاً دست بر همین نقطه می‌گذارد و فهم طبقه‌ی کارگر از خود و جامعه را دچار ایراد و نقصان می‌کند. در نگاه او طبقه‌ی کارگر نه طبقه‌ای دگرگونی‌آفرین، که نهایتاً باید طبقه‌ای اصلاح‌گر باشد که در کنار سایر اقشار، مانند استادان و پژوهشگران، سعی در اصلاح سیستم و استیفای بیش‌تر حقوق خویش داشته باشد. این روند می‌تواند به ناکامی مجدد طبقه‌ی کارگر در حرکت به سمت واژگونی سیستم موجود، ساخت جهان خود و اداره‌ی جامعه منجر شود:

آمادگی یک طبقه برای دستیابی به تسلط [و حاکمیت] بدین معناست که او، به پشتوانه‌ی منافع و آگاهی طبقاتی خود، می‌تواند مجموع جامعه را بر اساس منافع خویش سازمان دهد.^{۱۰}

علیزاده با کنار هم قرار دادن اقشار ناهم‌گون و تلاش برای نشان دادن راه اصلاح سیستم و تن دادن به الزامات آن، راه را برای آگاه شدن طبقه‌ی کارگر به منافع خویش و حرکت در راستای استحصال آن‌ها می‌بندد. علیزاده تلاش دارد که مبارزات طبقه‌ی کارگر را از سیاست طبقاتی تهی کند و آن‌ها را صرفاً به جزئیاتی چون تلاش برای افزایش مزد و بهبود سطح معیشت زندگی خویش فروبکاهد. در همین راستا علیزاده و محمدولی در برنامه‌ی «سندیکا: مطالبه‌گری یا براندازی؟»، اپیزود ۲۲۲، تمام تلاش خود را می‌کنند تا اصالت را به مبارزه‌ی صنفی سندیکاها در تاریخ ایران دهند. این همان خواسته‌ی بورژوازی است. بورژوازی آرزویش عقیم کردن پرولتاریا در جریان مبارزه‌ی طبقاتی است و از هیچ تلاشی برای آن فروگذار نخواهد کرد. علیزاده‌ها نیز مانند چرخ‌دنده‌ای در سیستم این موتور پیچیده عمل خواهند کرد.

^۹ تاریخ و آگاهی طبقاتی، فصل آگاهی طبقاتی، گنورگ لوکاج، ترجمه محمدجعفر پوینده ص ۱۸۹.

^{۱۰} تاریخ و آگاهی طبقاتی، فصل آگاهی طبقاتی، گنورگ لوکاج، ترجمه محمدجعفر پوینده ص ۱۶۳.

طبقه‌ی بورژوازی در عرصه‌ی نظری عام، مسلماً نمی‌تواند از درک جزئیات و نشانه‌های فرآیند اقتصادی فراتر برود (همین ناتوانی، در نهایت، بورژوازی را در عرصه‌ی عملی نیز محکوم به شکست می‌کند). اما برای او بسیار مهم است که این شیوه‌ی [نگرش و] رفتار خود را، در فعالیت عملی و بی‌واسطه‌ی زندگی روزمره به پرولتاریا نیز تحمیل کند. در واقع برتری سازمان‌دهی بورژوازی فقط و فقط در این صورت به روشنی آشکار می‌شود، حال آن‌که سازمان‌دهی سرپا متفاوت پرولتاریا، توانایی او برای سازمان یافتن به صورت طبقه‌ی عملاً ناممکن می‌گردد.

کارویژه‌ی امثال علیزاده نیز همین است. ایشان با لباس میش خود سعی می‌کنند تا طبقه‌ی کارگر را به سمت سندیکایی بدون پشتوانه‌ی آگاهی سیاسی پرولتاریا سوق دهند. سندیکایی که در کنار اتحادیه‌ی اساتید دانشگاه و امثالهم در ساختار قدرت مشارکت می‌کند تا نفع خود را در بازی‌مذاکرات موجود بیشینه کند. دیگر در رادیکال‌ترین حالت ممکن طبقه‌ی کارگر می‌تواند با رعایت موازینی پُست و مقام بگیرد تا حقوقش را از سرمایه‌داران پس بگیرد. علیزاده‌ها در این راستا وظیفه دارند تا از تشکیل صف واحد و مستقل طبقه‌ی کارگر جلوگیری کنند. به همین دلیل است که "جدال" به صورت پلکانی برنامه‌های پیش‌تری را به مسائل کارگری اختصاص داده است. "جدال" گمان می‌کند که بالاخره شورش‌هایی رخ می‌دهد و به همین دلیل در حال هشدار دادن به سران ج.ا.ا است تا خطرات احتمالی را کاهش دهد. استقبال از سندیکاهایی که منافع ملی را در نظر بگیرند و در چارچوب حاکمیت ج.ا.ا اعتراض و اعتصاب کنند هم در همین منظومه است که جای خود را پیدا می‌کند. سندیکایی که علیزاده دنبالش است تا برای کارگران تأسیس کند چنین نقشی خواهد داشت. عروسک خیمه‌شب‌بازی‌ای که بیش از اهمیت برای طبقه‌ی کارگر، برای طبقه‌ی سرمایه‌دار اهمیت دارد. اخته کردن مبارزه‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر می‌تواند تا سالیان سال ماری بی‌نیش را باقی بگذارد؛ هر چند که موجودی زنده باشد ولی نه تأثیر آن‌چنانی در جامعه دارد و نه می‌تواند در راستای استیفای حق روزمره‌اش هم گامی مؤثر بردارد. طبقه‌ی کارگر بدون سیاست مستقلش باید بپذیرد که نقش فرودستی در جامعه دارد و برای بهبود اوضاعش نیازمند مساعدت و مروت سرمایه‌داران باشد. در حالی که طبقه‌ی کارگر با سیاست و سازمان مستقل خود می‌تواند در میدان مبارزه‌ی طبقاتی برزمد، حق روزمره‌اش را به دست آورد و، مهم‌تر، جهان را از شر بورژوازی نجات دهد.

مؤخره

مبارزه‌ی طبقاتی آن مسیر ناهمواری‌ست که پیمودنش پای‌ها را زخم می‌کند و خستگی‌ها برجای می‌گذارد. راهی که بهای پیمودنش جان مبارزانی‌ست که در راه آفرینش جهانی نو، دست از جان می‌شویند و از هر چیزی گذشت

می‌کنند. چنین مبارزانی تنها در دل یک سازمان منسجم است که ساخته می‌شوند و این سازمان حاصل مبارزات بی‌امان تئوریک و سیاسی پیشگامان طبقه‌ی کارگر است. در میانه‌ی این مبارزه اما بورژوازی نیز بیکار نخواهد نشست. بورژوازی با تمام توان به آگاهی و سازمان طبقه‌ی کارگر می‌تازد و تا جایی که بتواند انسجام ایشان را هدف قرار می‌دهد. روزی شب نخواهد شد مگر آن که بورژوازی خدعه‌هایش را به کار بندد. ماه به دور زمین نخواهد گشت مگر آن که در حین این گردش بورژوازی در آگاهی طبقاتی طبقه‌ی کارگر خدشه وارد کند. بورژوازی دست به کاری می‌زند تا بتواند روزهای حضورش در رأس جامعه و گردش جامعه بر اساس منطق سرمایه را تمدید کند. روزهایی که مؤید خوشبختی سرمایه‌داران و عمالشان است و برای طبقه‌ی کارگر و پیشروانش تنها مشقت و سختی در پی خواهد داشت. اما درب فقط بر همین یک پاشنه نخواهد چرخید. طبقه‌ی کارگر تنها به کمک سازمانش و با رقم زدن انقلاب پرولتری می‌تواند کثافات زندگی گذشته خود را یک‌جا پاک کند و این کار را نیز خواهد کرد. مبارزه با بورژوازی اگر فقط ایدئولوگ‌های چون غنی‌نژاد را در برمی‌گرفت که رک و پوست‌کنده حرف‌هایشان را می‌زنند، مبارزه‌ای بس ساده‌تر بود. پیچیدگی این مبارزه در این است که گرگ‌های در لباس میش بیش‌تر از گرگ‌های عادی در آن حضور دارند. علیزاده و "جدال" نیز مثالی از این گرگ‌های در لباس میش هستند. اگر غنی‌نژاد مستقیم به طبقه‌ی کارگر می‌تازد و می‌خواهد ایشان را خلع سلاح کند، علیزاده اما از درون طبقه‌ی کارگر را تهی می‌کند تا حتی اگر بخواهد بجنگد، نه سلاحی در کف داشته باشد و نه توانی در بازو. علیزاده برخلاف غنی‌نژاد که بازار را مبنای کار می‌داند و همه‌چیز را به این مکانیسم می‌سپارد، از دولت می‌خواهد تا به داد کارگران برسد و از نماینده‌ی مجلس می‌خواهد تا سندیکاهای کارگری را به مجلس راه بدهد. اما دقیقاً مشکل همین جاست. اگر غنی‌نژاد سوژگی خاصی برای طبقه‌ی کارگر در نظر نمی‌گیرد تا بتواند انقلاب خود را به سرانجام برساند، علیزاده نیز این سوژگی را ذیل جامعه‌ی سرمایه‌داری تعریف و در آن حل می‌کند. اگر غنی‌نژاد می‌خواهد با چاقو به تن طبقه‌ی کارگر زخم بزند، علیزاده می‌خواهد دستان ایشان را ببندد. جریان‌های بورژوایی هرچند هم که با هم در تاکتیک تفاوت داشته باشند اما نتیجه‌ی کارشان یکسان است: تضعیف طبقه‌ی کارگر و تقویت طبقه‌ی سرمایه‌دار. دقیقاً در این بزنگاه است که پیشروان طبقه‌ی کارگر و آنانی که دل در گرو منافع تاریخی این طبقه دارند باید با تمام قوا دست این جریان‌ها را برای طبقه‌ی کارگر رو کنند؛ چرا که طبقه‌ی کارگر علاوه بر مبارزه با بورژوازی باید علیه کسانی که به نمایندگی از نگرش بورژوازی در صفوفش حضور دارند نیز مبارزه کند. اصلاً بدون این مبارزه، سنگ روی سنگ مبارزه بند می‌شود. اگر مبارزین طبقه‌ی کارگر چهار چشمی نگاه به بورژوازی و دولت‌ش دوخته‌اند، باید چها رچشم دیگر قرض بگیرند تا این نمایندگان سرمایه‌دارها را در درون صفوفش زیر نظر بگیرند و راه نفس‌شان را ببرند. طبقه‌ی کارگر باید دو لبه‌ی شمشیرش را تیز کند تا آمادگی رزم در هر دوی این جبهه‌ها را داشته باشد.